

## نشست بزرگداشت علامه حسن حسن‌زاده آملی (ره)

آیت‌الله شیخ علی رضایی تهرانی

مسجد حضرت زینب علیهاالسلام

۱۴۰۰/۰۷/۱۰ هجری شمسی

۱۴۴۳/۰۲/۲۵ هجری قمری

«أعوذُ باللهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ»  
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى النَّبِيِّ الْأَعْظَمِ وَتَبِيحَةَ الْعَالِمِ هَادِي السُّبُلِ وَمُنْجِي الْبَشَرِ سَيِّدِنَا وَمَوْلَانَا حَبِيبِ إِلَهِ الْعَالَمِينَ أَبِي الْقَاسِمِ الْمُصْطَفِيِّ مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ الْمَعْصُومِينَ الْمُكْرَمِينَ وَاللَّعْنُ الدَّائِمُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنِ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ؛»  
«قَالَ اللَّهُ تَعَالَى فِي كِتَابِهِ الْكَرِيمِ: يَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ؛»

در علم منطق گفته شده است معرّف باید اَجَلَى از معرّف باشد، اگر این قانون را بخواهیم پاس بداریم، مثل حقیر نباید برای مثل استاد علامه ذوالفنون، جامع المعقول و المنقول و المشهود حضرت آیت‌الله حاج شیخ حسن حسن‌زاده آملی سخنی بر زبان براند؛ اما از آنجاکه بخشی از عمر را در محضر حضرتش شاگردی کردم، در حد شاگرد نسبت به استاد، مطالبی را عرضه می‌دارم. به گمان حقیر آنچه که حضرت استاد حسن‌زاده آملی را استاد حسن‌زاده آملی کرد، فهم و اعتقاد به سه گزاره و سه آموزه دینی بود:

۱. اول، استاد فهمیدند و معتقد بودند که ما ابد در پیش داریم، ما منقطع الآخر نیستیم، ما میرا نیستیم انسان و جودی نامیرا است.
۲. دوم، اگر ما ابد در پیش داریم و باید خود را برای ابد بسازیم، هیچ وسیله‌ای برای ساخت انسان، جز علم و عمل وجود ندارد. تنها ابزار ساخت آدمی، دانش است و کنش، علم است و عمل.
۳. سوم، عمر بالاترین ثمره برای ساختن خود است. اگر بخواهیم خود را با نگاه به ابد و با دو ابزار علم و عمل بسازیم، هیچ سرمایه‌ای برتر از سرمایه عمر نیست.

این موارد را مقداری توضیح بدهم و بر زندگی مرحوم علامه حسن‌زاده منطبق کنم؛ راجع به جمله اول که ما ابد در پیش داریم؛ همه مسلمانان به مقوله خلود و جاودانگی معتقد هستند. خلود و جاودانه زیستن، آموزه قرآنی است و هیچ‌کس در آن شک و شبهه‌ای ندارد. انسان مخلد است، جاودانه است، تعبیر از نظر فلسفی تعبیر دقیق و صحیحی نیست؛ ولی برای فهم عرفی این تعبیر گویا است که ما هستیم تا خدا هست، ما زنده‌ایم تا خدا هست. تعبیر دقیقی از نظر فلسفی نیست ولی مطلب را افاده می‌کند و این خود، پایه همه رشدها و تکامل‌ها است. انسان اگر خود را مقطعی ببیند، اگر آغاز خود را شکم مادر و پایان خود را گورستان بداند، به‌گونه‌ای عمل می‌کند، و اگر خود را نامیرا و جاودانه دانست، به‌گونه دیگری عمل می‌کند. آموزه‌ی دوم که آنچه حقیقت ما را می‌سازد، دو چیز بیشتر نیست؛ دانش است و کنش، علم است و عمل، از نظر عقل و نقل، مطلب مسجل و مسلم است. از نظر عقلی انسان را به حیوان ناطق تعریف کردند و ناطق یعنی مدرک کلیات ۴؛ فصل ممیز و فصل مقوم آدمی، ادراک است. اگر ادراک را از انسان گرفتیم هیچ چیز از انسان باقی نمی‌ماند. در حکمت که حضرت استاد شصت سال به تدریس آن مشغول بود، اتحاد علم و عالم و معلوم اثبات

شده است ۳. دانش برای آدمی عرض نیست، سازنده جوهر و گوهر او است. انسان با دانش از درون، زایش می‌کند و رشد می‌نماید.

ذیل آیه کریمه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسِكُمْ لَا تَصَرُّوْا مِنْ صَلَّ إِذَا هَدَيْتُمْ إِلَى اللَّهِ مَرَّ جُوعِكُمْ جَمِيعًا فَيَسْتَكْبِرُوا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ»<sup>۴</sup>، مرحوم علامه طباطبایی بحث مفصلی دارد و آنجا اثبات می‌کند که انسان در درون خود می‌تند ۵. یعنی چه؟ یعنی انسان نفع و ضررش همیشه فقط و فقط به خود اوست. انسان بیرون از خود کنشگر نیست پس من با علم و عمل دارم خودم را می‌سازم و در درون خودم صعود یا سقوط دارم.

از منظر آیات و روایات هم این مسئله مسجل است که علم و عمل انسان‌ساز است. آیه کریمه «فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ»<sup>۶</sup>، آدم باید نگاه کند چه می‌خورد. اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم‌السلام) فرمودند: «عِلْمُهُ الَّذِي يَأْخُذُهُ عَمَّنْ يَأْخُذُهُ»<sup>۷</sup>، یعنی باید ببیند دانشش را از چه کسی می‌گیرد. طعام یعنی دانش! کار طعام چیست؟ غذا مقوی و مُبْقِي انسان است. من با غذا هم هستم، هم هستی‌ام ادامه پیدا می‌کند. علم مُبْقِي و مقوی من است. پس دانش دارد من را می‌سازد، بیرون از ذات من نیست. آیه‌ای که در صدر سخن قرائت کردم: «يَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا

مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ»<sup>۸</sup>، خدای متعال با ایمان و علم، آدمی را درجات می‌دهد و بالا می‌برد. «إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ»<sup>۹</sup>.

در این که حقیقت آدمی با علم و عمل ساخته می‌شود آیات و روایات، فراوان هستند. پس مطلب اول اینکه من ابد در پیش دارم و خود را باید برای ابد بسازم؛ مطلب دوم اینکه ساختن درست انسان با دو مقوله دانش و کنش، علم و عمل، علم و ایمان رقم می‌خورد؛ مطلب سوم، این بود که بالاترین سرمایه برای خودسازی، عمر است. هر کس در درجات به هر جا رسیده، در همین عمر بوده و هر کس در درکات به هر کجا سقوط کرده، در همین عمر بوده است. سلمان در همین عمر سلمان شده و صدام در همین صدام شده است. عمر بالاترین نعمت الهی است.

مشکل عمر چیست؟ اولاً تجدیدپذیر نیست؛ یعنی وقتی انسان رفت در درون خاک و صدایش بلند شد: «حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ»<sup>۱۰</sup>، خدایا من را برگردان! جواب این است: «كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ»<sup>۱۰</sup>.

سر مطلب هم این است که خدای متعال می‌فرماید گر چه معادله به‌ظاهر ناهمگن و ناهمسان است، شصت سال، هفتادسال در مقابل ابدیت! اما معادله، ناهمگن نیست؛ چرا؟ به‌خاطر اینکه «أَوَلَمْ نُعَمِّرْكُم مَّا يَتَذَكَّرُ فِيهِ مَن تَذَكَّرُ»<sup>۱۱</sup>؛ آن مقدار به تو عمر دادیم که متذکر شوی، بفهمی و ببینی.

چقدر این ویروس منحوس از اطرافیان ما را برد! «وَكُلِّي بِالْمَوْتِ وَأَعْظَا»<sup>۱۲</sup>، برای اعتبار، مرگ کافی است. پس مشکل عمر تجدیدنپذیر بودن است؛ ولی خدا فرمود: به‌قدری به تو عمر دادم که اگر بخواهی بفهمی و آدم بشوی، فرصت داشته باشی.

مشکل دیگرش نامعلوم بودن مدار و پایانش است؛ «وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ»<sup>۱۳</sup>، چه کسی می‌داند چه موقع و کجا انسان می‌میرد؟ لذا اگر بخواهیم این سه آمیزه را کنار هم ببینیم، چون ما ابدیت در پیش داریم و برای ابدیت باید خودمان را بسازیم، و ساختن هم با دو ابزار علم و عمل است و سرمایه ما در این ساختن عمر است، یعنی یک‌لحظه عمر را نباید از دست داد. این همان کاری است که استاد ما حضرت آیت‌الله حسن‌زاده آملی انجام دادند و از لحظه‌لحظه عمرشان را استفاده کردند.

من گمانم بر این است که اگر مکتوبات و ملفوظات ایشان، اگر درس‌گفتن‌ها و درس‌خواندن‌های ایشان یا اگر کارهای مثبت ایشان را بر عمر ایشان بخش کنیم، شاید پنج دقیقه عمر هدررفته به‌عمد نداشته باشند. این استفاده بهینه از عمر، نشانگر آن است که هم این سه آمیزه را درست فهمیدند و هم درست موردتوجه قرار دادند. من وقتی از مشهد به قم هجرت کردم، به دستور استاد مرحوم علامه طهرانی اعلی‌الله‌مقامه به خدمت استاد حسن‌زاده آملی رفتم؛ ابلاغ سلام کردم و ایشان خیلی مشعوف شدند؛ بنا بر این بود که نصیحت بشنویم، جمله‌ای که ایشان در آن جلسه به من گفتند و خیلی برای من ارزشمند بود این بود، فرمودند: «فلانی! گعده‌ها را کنار بگذارید

به هر جا بخواهید برسید، می‌رسید.» یعنی عمر، وقت و زمان خود را مدیریت کنید، نگذارید عمر تلف شود. از استاد حسن‌زاده خاطره‌ای دارم؛ آقای آملی آمده بود در منزل ایشان، ایشان گفته بودند: آقا من از شما ده دقیقه وقت می‌خواهم، ایشان فرمودند: من به ایشان گفتم پنج دقیقه هم من اضافه می‌کنم، یک ربع، بفرمایید داخل. این آقا رفته بودند داخل منزل آقای حسن‌زاده، دو ساعت وقت گرفته بودند و این وقت، وقت هدررفته بود. فراموش نمی‌کنم شاید در عرض دو سه روز، ایشان چهار پنج بار این مسئله را مطرح کرد و هر بار که مطرح می‌کرد، آن قدر ناراحت بود، آه از نهادش بر می‌آمد که چطور شد دو ساعت عمر من تلف شد و به لاطائلات گذشت! سر درس فصوص گفتند، سر درس اسفار گفتند، من خدمتشان خصوصی رفته بودم، مجدد گفتند: که چطور شد دو ساعت عمر من از دست رفت! حضرت استاد، قدر عمر خود را می‌دانست. به توفیقات عملی علامه حسن‌زاده آملی می‌پردازم؛ بدون شک استاد حسن‌زاده آملی طبق تعبیر مقام معظم رهبری یک سالک توحیدی بود. ایشان اهل سیروسلوک بود و قدم راسخ در سلوک داشت. از محضر دو استاد بزرگ یعنی مرحوم علامه طباطبایی و برادرشان آقای سید محمدحسن الهی استفاده کرده بود. حالات و مقامات داشت. به خود من در همان جلسه اول فرمودند: - عین تعبیر ایشان است - «آنچه را که در زبر حکمی و عرفانی خوانده بودم، با قلم ریاضت به جان چشاندم.»

تعبیرات دیگر ایشان را ملاحظه کنید:

«الهی! جان به لب رسید تا جام به لب رسید ۱۴»

این‌ها نکته است، این‌ها حرف دارد. حضرت استاد کتابی تحت عنوان «انسان در عرف عرفان» نوشتند، و به مقام معظم رهبری هدیه کردند. در این کتاب مکاشفات صوری دارند، مکاشفات معنوی دارند، مکاشفات صوری معنوی دارند و این‌ها فقط آن مقداری است که می‌توانستند بیان کنند.

هر که را اسرار حق آموختند مهر کردند و دهانش دوختند ۱۵

علامه حسن‌زاده یک انسان متعبد، زاهد، سالک پیشرفته، کارکرده و چشیده و نیز دارای تجربه‌های شخصی عرفانی است. من از ایشان خاطره‌هایی از تجربه‌های عرفانی‌شان دارم که طبق سفارش ایشان مجاز به گفتن نیستم. و اما توفیقات علمی؛ در توفیقات علمی لب کلام همان است که ایشان در آن یک بیت شعر فرمودند:

منم آن تشنه دانش که گر دانش شود آتش مرا اندر دل آتش همی باشد نشیمن‌ها ۱۵

بدون شک حضرت استاد، «علامه» هستند. «علامه» بالاترین مقامی است که در تعبیر در حوزه‌های علمیه داریم و ایشان «علامه ذوالفنون» است که این تعبیر را من دیدم ایشان راجع به دو نفر به کار می‌بردند؛ یکی راجع به مرحوم آیت‌الله میرزا ابوالحسن شعرانی به کار می‌بردند، یکی هم راجع به مرحوم خواجه نصیرالدین طوسی. حضرت استاد حسن‌زاده، علامه ذوالفنون هستند که در هر فنی استاد آن فن بودند؛ یعنی اگر ریاضی، مثلثات، هیئت و نجوم، فقه و اصول، تفسیر، ادبیات عرب، ادبیات فارسی کار کرده‌اند، در هر فنی استاد آن فن بوده‌اند. در منطق استاد هستند، در حکمت مشاء و حکمت اشراق استاد هستند، در اخلاق عملی نیز استاد هستند و کتاب‌های ایشان نشانگر این مطلب است. عجیب است! در مقام خروجی و آثار هم ایشان در همه‌ی ساحات کار کردند:

۱. کتاب‌شناسی؛ شاید در علمای اخیر، کتاب‌شناس همانند ایشان خیلی کم داشته باشیم؛ تاحدی که کتاب کتابخانه را به دستش بدهید - درحالی‌که کتابخانه چند هزار کتاب دارد - ایشان چشم‌هایش را ببندد، روی کتاب دست بکشد، اسم کتاب را، چاپ آن را و نام مؤلف کتاب را بگوید. من مکرر دیده بودم که کتاب اولین بار به دستشان می‌رسد، می‌گفتند: «طبع بولاق است، باید بین سنین فلان و فلان چاپ شده باشد.» این قدر ایشان با کتاب مأنوس بود. مرحوم علامه حسن‌زاده، یک پایه ثابت همه نمایشگاه‌های کتاب بود. به ما هم می‌فرمودند: «طلبه باید با آخرین متوجعات آشنا باشد.»

۲. تصحیح؛ ایشان کلی کتاب تصحیح کردند، از نصاب‌الصبيان گرفته تا اسفار، شفاء، اشارات، فصوص و...! به قصد مقایسه ذکر نمی‌کنم، مرحوم شهید مطهری در طول عمرشان یک کتاب التحصیل بهمینار را تصحیح کردند، و فرمودند: «تصحیح این کتاب از من جان گرفت.»

استاد حسن‌زاده بیش از پنجاه کتاب تصحیح کردند. تصحیح‌های فنی با نسخ خطی که خود تصحیح‌های ایشان یک‌عمر نیاز دارد.

۳. ترجمه؛ مانند ترجمه جناب ابونصر منشی در کلیله و دمنه؛ آن دو بابی که قبلاً ترجمه شده بود و ترجمه بخش‌هایی از شرح مرحوم ملا حبیب خویی؛ حضرت استاد، به‌مانند ملا حبیب و ابونصر منشی ترجمه می‌کند. یعنی ترجمه مقلدگونه و فوق‌تخصصی؛ زیرا می‌خواهند یک اثری را تکمیل کنند.

۴. تحشیه؛ مرحوم علامه ده‌ها کتاب را حاشیه زدند. حواشی‌ای که در حکم شرح است. حواشی ایشان بر شرح منظومه و بر اسفار، شرح است، چه شروح مزجی چه شروح خطی، این حواشی از آن شروح کم ندارد. ضمناً ایشان بر عروۀ نیز حاشیه دارند و در زمان خودشان مقلدانی داشتند و از ایشان تقلید می‌کردند. فتاوا را از خودشان یا از بعضی از شاگردان نزدیکشان می‌پرسیدند. به خود من فرمودند: «من در منقول کمتر از معقول کار نکردم، من در فقه و اصول کمتر از فلسفه و عرفان کار نکرده‌ام.»

همچنین حدود سال ۱۳۷۰ خدمتشان رسیدم به من فرمودند: «امسال می‌خواستم قواعد تدریس کنم (الان شک دارم قواعد شهید اول یا قواعد مرحوم علامه حلی! به نظرم قواعد مرحوم علامه حلی بود) خیلی با خودم کلنجار رفتم، دیدم نمی‌توانم نیت خود را تصحیح کنم که حالا حسن‌زاده برگشته به فقه و اصول! ترک کردم و حکمت شروع کردم.»

۵. تکمیل؛ کار دیگر مرحوم علامه حسن‌زاده، تکمیل کردن بود، کاری که خیلی‌ها انجام نمی‌دهند. ایشان آثاری که نیمه‌تمام مانده بود را تکمیل می‌کردند. قریب به دویست تألیف از ایشان باقی مانده است و اگر تصحیح‌ها را هم بخواهیم اضافه کنیم که این تعداد، یقیناً بیشتر می‌شود.

به برخی دیگر از فضائل حضرت استاد اشاره کنم؛

۱. اول، از فضایل ایشان این بود که بسیار خوش‌اخلاق و خوش‌مشراب بودند. البته چون اهل سلوک بودند، قبض و بسط داشتند. در ایام بسط، خیلی خوش‌مجلس و خوش‌مشراب بودند. فراموش نمی‌کنم روز عیدی بود، ما وارد منزل ایشان شدیم، نشستیم، آقازاده ایشان به نام «حسین» شیرینی آورد، من صبحانه نخورده بودم دو تا شیرینی برداشتم، آقای حسن‌زاده نگاه کردند، فرمودند: «عزیزم! «إِنَّ اللَّهَ وَتُرِيحِبُّ الْوَتْرَ»، خدا فرد است، فرد را دوست دارد.»

من عرض کردم: آقا! «وَمِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ؛ ۱۸»، یعنی در مقابل آیه ایشان، آیه خواندم؛ فرمودند: «حسین آقا برو این فردی وارد است، الان صد آیه می‌خواند و همه شیرینی‌ها را می‌خورد.» خیلی اهل مزاح و شوخی بودند.

۲. دوم، در راه علم، به‌خصوص برای طلاب بذول بودند؛ به درب خانه‌شان رفتم، عرض کردم: آقا! تمهیدالقواعد را مشغول شدم، حواشی و تصحیح شما را می‌خواهم، رفتند داخل، آمدند، نسخه شخصی تصحیح شده به قلم خودشان را بر تمهیدالقواعد به من دادند. فرمودند: «آقا جان! این را بروید زیراکس (رونوشت) کنید، اصلش را برای من بیاورید.» تشکر کردم، وقتی می‌خواستم بروم فرمودند: «آقا جان! به تأویل مصدر نرود ها!» گفتم: چشم.

این قدر بذول و بخشنده که نسخه‌ای که سی سال روی آن کار کرده بودند را به من بچه طلبه دادند!

۳. سوم، به‌تمام معنی شاگرد پرور بودند. طلاب را دوست داشتند، محبت و شاگردپروری می‌کردند؛

۴. چهارم، در کنار خواص به فکر عوام بودند. ایشان سال‌ها تبلیغ و منبر رفتند، روضه و مقتل خواندند. در آمل، برای جوان‌ها دروس معرفت نفس گفتند که بعد تبدیل به کتاب شد. محدوده کاری ایشان، فقط خواص نبودند، مخاطب بخشی از کتاب‌های ایشان عامه هستند. «آذربایجان و خواجه» مخاطبش خاص نیست؛

۵. پنجم، فهم انقلابی داشتند؛ ایشان انقلاب را از بن دندان قبول داشتند و پذیرفته بودند. دو رهبر انقلاب را از عمق جان دوست داشتند و از رهبری تبعیت داشتند.

علامه حسن‌زاده دو کتاب «انسان در عرف عرفان» و «فصّ فاطمی» را به مقام معظم رهبری هدیه کرده‌اند. مقدمه کتاب را ببینید با چه تعبیراتی از رهبری اسم می‌برند و اینها انسان‌هایی نیستند که دین به دنیا بفروشند؛ بلکه ادراکشان این است و این‌طور می‌فهمند.

من در بعضی از این سایت‌ها دیدم، می‌گویند آقای حسن‌زاده همه چیزش خوب بوده، این دو تألیفش بد بوده است. چون ضدانقلاب‌اند. نخیر! آقای حسن‌زاده فهمیده بود. قبل از انقلاب را درک کرده بود. به من فرمودند: «ما بودیم و دیدیم ساحل‌های شمال چه خبر است، و اینها را بزرگ انقلاب آمد اصلاح کرد.»

۶. ششم، شئون و لباس روحانیت را رعایت می‌کردند؛ ایشان صد تألیف داشتند. من از ایشان پرسیدم: آقا شما حق‌التألیف می‌گیرید؟ فرمودند: آقا! این کارها برای آخوند خوب نیست، نه، نمی‌گیرم. فرمودند: من کتاب به افراد دادم، بردند چاپ کردند، چند تا چاپ کردند، یک نسخه برای خودم نیاوردند. مواظب بودند چیزی که بخواهد شائبه‌ای برای روحانیت داشته باشد، از ایشان صادر نشود.

۷. هفتم، حضرت استاد به شدت بر سلامتی جسمی تأکید داشتند؛ چون مخاطب من عمدتاً طلاب هستند عرض می‌کنم: ایشان اهل ورزش بودند. به من فرمودند: «من صبحگاهان بیست دقیقه تا نیم ساعت در حیاط خانه ورزش می‌کنم، نوع ورزششان را هم فرمودند.»

۸. هشتم، مرحوم علامه در خانه، پدری مهربان و همسری مرافق بودند و وصیت کردند که کنار همسرشان دفن شوند.

در اینجا به ذکر عبارت مرحوم علامه شعرانی در توصیف حضرت استاد حسن‌زاده در مقدمه جلد پانزدهم منهاج البراعه شرح نهج‌البلاغه مرحوم خویی می‌پردازم:

«ولما اطلعت علی اهتمام حضرت الفاضل الأديب البارع العالم الجامع الحائز لقصبات السبق في مضممارا كتنها الحقائق والفائز بالقدح المعلى في استهما العلوم والدقائق ذو الفكرة النقادة والفتنة الوقادة اللوذعي الأملی الخبر الموتمن - الحاج شيخ نجم الدین حسن الأملی الطبري - ضاعف الله قدره.»

سپس در پایان می‌گوید:

«وَأَمَّا شَيْخُنَا الْمُنَوَّهَ بِذِكْرِهِ فَلَمْ يَرْضَ بَوَقْتِهِ وَلَمْ يَبْخَلْ بِعَمْرِهِ بَلْ صَرَفَهُ فِي الْعُلُومِ الدِّينِيَّةِ وَأَتَقْنَهَا فَهُوَ أَسْتَاذٌ فِي الْأَدَبِ وَاللُّغَةِ عَارِفٌ بِالْقُرْآنِ وَقَرَّاءٌ لَهُ وَتَفْسِيرُهُ مُتَقَنَّ لِعِلْمِ الْكَلَامِ وَسَائِرِ الْعُلُومِ الْعَقْلِيَّةِ نَازِرٌ فِي الْحَدِيثِ وَالرِّجَالِ وَسَائِرِ مَا يَعْدُهُ غَيْرَهُ فَضْلاً وَلَا يَعْتَدُونَ بِهِ مَعَ أَنَّ حَتِياجَ الدِّينِ إِلَيْهِ أَشَدُّ وَأَكْثَرُ مِمَّا يَحْتَاجُونَ إِلَيْهِ فِي كَسْبِ الشَّهْرَةِ وَتَحْصِيلِ عُنْوَانِ الاجْتِهَادِ وَزَادَ عَلَى جَمِيعِ ذَلِكَ فَقَرَّأَ عَلَى مَعَ الْعُلُومِ الشَّرْعِيَّةِ كَثِيرًا مِنْ الْكُتُبِ الرِّيَاضِيَّةِ كَالْمَجَسُطِيِّ وَأَقْلِيدُسَ وَشَرَحَ التَّذَكْرَةَ وَالْأَكْرَ وَغَيْرَهَا وَاتَّقَنَ الْعَمَلَ بِالزِّيَّاتِ الْجَدِيدَةِ وَاسْتَخْرَجَ تَقْوِيمَ الْكُوكَبِ وَسِيرَهَا وَمَا يَتَعَلَّقُ بِهَا بِالْبَرَاهِينِ وَبِالْجُمْلَةِ فَهُوَ حَرِيٌّ بِأَنْ يَتَصَدَّقَ مَعَالَى الْأُمُورِ ١٩.»

یک استاد در مورد شاگرد این‌طور بنویسد! آن هم استادی مانند علامه شعرانی که اصلاً گزافه‌گو نیست. مرحوم شعرانی بسیار گزیده‌گو و گزیده‌نویس است، یک صفحه راجع به مقامات این شاگرد می‌گوید: یاد ملاصدرا افتادم که مثل میردامادی در مورد او گفت:

از جاهت صدرا گرفته باج از گردون

داده ست به فضل تو خراج افلاطون

در مسند تحقیق نیامد چون تو

یک سر ز گریبان طبیعت بیرون ۲۰

شاگرد به جایی برسد که استاد در موردش چنین بگوید!

به نظر من برترین فضیلت مرحوم علامه حسن‌زاده آملی (ره) این بود: عاشق و دلباخته واقعی اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم‌السلام) بود.

به زیارت حضرت دانیال نبی (سلام‌الله‌علیه) در شهر شوش مشرف شده بودند؛ من از خودشان شنیدم فرمودند: «هرچه آمدم وارد شوم، عظمت دانیال نبی (سلام‌الله‌علیه) نمی‌گذشت، دو یا سه دور، دور حرم گشتم، دیدم نمی‌شود. اثاثی که دستم بود دادم به یک مغازه‌ای، آمدم، هر چه آمدم داخل شوم، دیدم نمی‌شود، عظمت این پیغمبر خدا نمی‌گذارد. تنها راهی که توانستم بروم این بود که به صورت چهار دست‌وپا افتادم و به وسط حرم رفتم.»

عده‌ای این حالات را نمی‌فهمند، می‌گویند: ایشان چرا زیارت امام رضا (علیه‌السلام) نیامد؟ ایشان که زیارتش مثل

من و شما نیست، سرمان را بیندازیم پایین برویم! حس می‌گیرد، ارتباط می‌گیرد، می‌فهمد؛ وقتی آن عظمت تجلی کند، انسان نمی‌تواند تحمل داشته باشد.  
مرحوم علامه حسن‌زاده خیلی نسبت به خاندان عصمت و طهارت شیفته بود و در میان خاندان عصمت و طهارت (علیهم‌السلام)، شیفتگی عجیبی به مادر سادات حضرت فاطمه (سلام‌الله‌علیها) داشت.  
خداوند با اولیایش محشور گرداند.

## فهرست منابع

۱. سوره مجادله، آیه ۱۱.
۲. برای مطالعه بیشتر رک به صدر الدین شیرازی، محمد بن ابراهیم، و حسن زاده آملی، حسن. ۱۳۸۶. الحکمة المتعالیة فی الأسفار العقلیة الأربعة. ۶ ج. تهران - ایران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی. سازمان چاپ و انتشارات، ج ۶، ص ۲۳۸.
۳. طباطبایی، محمد حسین، و فیاضی، غلام رضا. ۱۳۸۶. نهایت الحکمة. ۴ ج. قم - ایران: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره). مرکز انتشارات، ج ۴، ص ۹۳۵.
۴. سوره مائده، آیه ۱۰۵.
۵. طباطبایی، محمد حسین. ۱۳۵۲-۱۳۹۳. المیزان فی تفسیر القرآن. ۲۰ ج. بیروت - لبنان: مؤسسه الأعلمی للمطبوعات، ج ۶، ص ۱۹۴.
۶. سوره عبس، آیه ۲۴.
۷. غفاری، علی‌اکبر، کلینی، محمد بن یعقوب، و آخوندی، محمد. ۱۳۶۳. الکافی. ۸ ج. تهران - ایران: دار الکتب الإسلامیة، ج ۱، ص ۴۹ و ۵۰.
۸. سوره مجادله، آیه ۱۱.
۹. سوره فاطر، آیه ۱۰.
۱۰. سوره مومنون، آیه ۹۹ و ۱۰۰.
۱۱. سوره فاطر، آیه ۳۷.
۱۲. غفاری، علی‌اکبر، کلینی، محمد بن یعقوب، و آخوندی، محمد. ۱۳۶۳. الکافی. ۸ ج. تهران - ایران: دار الکتب الإسلامیة، ج ۲، ص ۲۷۵.
۱۳. سوره لقمان، آیه ۲۹.
۱۴. حسن زاده آملی، حسن. ۱۳۷۵. هزار و یک کلمه. ۷ ج. قم - ایران: بوستان کتاب قم (انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم)، ج ۵، ص ۲۵۲.
۱۵. با اندک تغییری؛ مولوی، جلال‌الدین محمد بن محمد، و هاشم‌پور سبحانی، توفیق. ۱۳۷۳. مثنوی معنوی. ۱ ج. تهران - ایران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی. سازمان چاپ و انتشارات، ص ۷۳۱؛ بدون تغییر به نقل از رادفر، ابوالقاسم، هدایت، رضا قلی بن محمد هادی، و اشیدری، گیتا. ۱۳۸۵. تذکره ریاض العارفین. ۱ ج. تهران - ایران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ص ۱۱۱.
۱۶. شعری از حضرت استاد علامه حسن‌زاده آملی.
۱۷. طوسی، محمد بن حسن، خراسان، حسن، خراسان، حسن، آخوندی، محمد، و آخوندی، علی. ۱۳۶۵. تهذیب الأحکام فی شرح المقنعة للشیخ مفید رضوان الله علیه. ۱۰ ج. تهران ایران: دار الکتب الإسلامیة، ج ۱، ص ۳۶۰.
۱۸. سوره ذاریات، آیه ۴۹.
۱۹. حسن زاده آملی، حسن، کمره‌ای، محمدباقر، علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، خویی، حبیب الله بن محمد، و میانجی، ابراهیم. ۱۴۰۰. منهاج البراعة فی شرح نهج البلاغة. ۲۱ ج. تهران - ایران: مکتبه الاسلامیة، ج ۱۵، ص ۶.
۲۰. دیوان اشراق، رباعی شماره ۲۹۱.